

# انحرافِ شیعہ

---

یاسر محدث مجتہدی

---

# انحراف شیعه

بررسی اجمالی و احتمالی فرضیه انحراف شیعه در عقاید و اعمال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

شیعه مسیر طولانی را پس از غیبت حضرت صاحب طی کرده است. فراز و نشیب‌های زیادی در طول ۱۲۰۰ سال رخ داده است. بررسی این سیر، کاری دشوار، و نیازمند تحقیقی تاریخی در همه‌ی ابعاد است. این مهم، از عهده‌ی نگارنده خارج است. و نیاز به کار تیمی و منسجم دارد. آنچه در این نوشتار کوتاه در پی آن هستم، بررسی علمی است که به عنوان علوم دینی هم اکنون در اختیار ماست. تلاش خواهم کرد تطابق معارفی که امروزه در اختیار ماست را با معارف حقیقی شیعه بررسی کرده؛ و به عنوان یک فرضیه بررسی نمایم: آیا عقاید و در پی‌اش اعمال، دچار انحراف شده

است یا خیر؟

## تقسیم‌بندی علوم دینی

علوم دینی که امروزه بین عالمان و طالبان دینی رایج است را می‌توان به دو دسته‌ی اصلی تقسیم کرد:

۱. علوم نظری: عرفان، فلسفه، کلام، تفسیر، تاریخ، ادبیات، رجال و درایه.

۲. علوم عملی: فقه، اصول، اخلاق و عرفان عملی.

این تقسیم‌بندی خالی از مناقشه نیست. و صرفاً به جهت تفکیک آورده شده است. با نگاهی، تفسیر و اصول را می‌توان در علوم نظری و با دیدگاهی دیگر، در علوم عملی تقسیم بندی کرد.

در میان این علوم، تعدادی چهارچوب و بدنه‌ی علوم حوزوی را تشکیل می‌دهند، و مابقی به عنوان مقدمه، یا در میان تعدادی از اهل علم مطرح است، و نمی‌توان آن‌ها را جزو علوم اصلی حوزوی دانست. علوم اصلی عبارتند از: فلسفه، کلام و فقه. امروزه عرفان نیز ارجح بیشتری در میان علما یافته است؛ گرچه هنوز بدنه‌ی حوزه با آن مخالف است. چنان‌که با فلسفه نیز مخالف است. علوم دیگر گرچه حائز اهمیت هستند، اما به عنوان علوم مقدمی مطرح می‌باشند. مانند اصول، ادبیات و ... . علوم اخلاق، تفسیر و تاریخ نیز نمی‌تواند به عنوان علوم اصلی قرارگیرند. زیرا تفکر اصلی از آن‌ها نشأت نمی‌گیرد.

در این نوشتار سه علمی که از دیدگاه نگارنده بدنه‌ی علوم حوزوی هستند، شرح داده خواهد شد. و در ادامه به جهت اهمیت بسیار عرفان، اصول و تفسیر نیز بررسی خواهد شد.

## ۱. کلام

درباره‌ی پیدایش علم کلام، و سبقه‌ی تاریخی آن، بحث‌های بسیاری وجود دارد. علمای شیعه پیدایش کلام را مانند علوم دیگر، زمان امیرالمؤمنین می‌دانند. دلیل آن را بعضی سؤالات اعتقادی که از ایشان شده است دانسته‌اند. البته ریشه‌ی این فکر، به ارزش‌گذاری شیعیان نسبت به معصومین برمی‌گردد. به این معنا که ایشان تصور می‌کنند، اگر ریشه‌ی علوم را به این بزرگواران برگردانند، موجب والایی معصومین خواهد شد. در حالی که ناخودآگاه غافلند دو خیانت را همزمان به این خلفای الهی می‌کنند. اول پایین آوردن شأن ایشان در حدّ واضح علم کلام و نحو و اصول و ... است. و دوم وارد کردن علومی که معلوم نیست مورد پسند ایشان باشد، به چهارچوب اصلی دین، به شکلی که دیگر کسی جرأت بحث در این خصوص را ندارد. که اصلاً آیا این علوم، معارف حقیقی نزد معصومین هستند، یا خیر؟

به اصل بحث بازگردیم، آنچه مسلم است این است که پیدایش علم کلام در میان مسلمانان به زمان معتزله و سپس اشاعره برمی‌گردد. این زمان اوائل قرن دو هجری است. بدون شک ریشه‌ی این مباحث به درگیری بین طائفه‌های اهل سنت بازمی‌گردد. و ورود معصومین به این مقوله، صرفاً در پاسخ دادن اقناعی به طرف مقابل است. سؤالاتی که در زمان پیامبر یا امیرالمؤمنین از ایشان شده است، سؤالات کلامی نیست؛ بلکه سؤال از مشکلات اعتقادی است. باید قائل به تفکیک بین مسائل اعتقادی و علم کلام شد. این امری جدی است، که متأسفانه خلط بسیاری در آن شده است. یکی از مهم‌ترین وظائف اسلام اصلاح اعتقادات انسان‌هاست. اما این مطلب راه بسیاری تا علم کلام و آموزه‌های آن دارد. حقیقت این است که آنچه به عنوان علم کلام رائج است، ناشی از فقدان معصوم در بین اهل سنت و آموزه‌های خارج از دین اسلام می‌باشد. علمای ما تلاش کرده‌اند تا این علم غیر شیعی را رنگ شیعی بزنند، و ایراداتش را رفع کنند. و آن را به عنوان علم اصلی در اعتقادات شیعه معرفی کنند. در حالی که حق چنین بود که با ذهنی باز و بدون پیش‌زمینه به سراغ متون دینی اعمّ از قرآن و روایات می‌رفتند، و اعتقادات را بر پایه‌ی این دو رکن استوار می‌ساختند.

همان‌طور که عرض شد، بعضی از نصوص که به دست ما رسیده است، و به گمان علما بحثی کلامی است، در پاسخ به فرقه‌های اهل سنت، و یا غیر مسلمانان است. که حضرات با زبان خودشان برای اقناع ایشان سخن گفته‌اند. به همین جهت این مناظره‌ها بیشتر در زمان حضرت رضا علیه‌السلام می‌باشد.

و آنچه در لسان امیرالمؤمنین دیده می‌شود، وضع مبانی اعتقادی شیعه است. نه وضع علم کلام.

برای روشن شدن کامل این بحث لازم است مباحث کلامی به تفصیل بیان شده، و تعارض بسیاری از آن‌ها با نصوص دینی آشکار شود. البته این مهم از عهده‌ی این مقاله خارج است. و ان‌شاء‌الله در نوشته‌ای مبسوط به آن پرداخته خواهد شد.

فقه در واقع علم افعال است. اعتقاد فقها بر این است که انسان در زندگی با باید و نبایدهای بسیاری سر و کار دارد. شارع برای تمامی این زندگی در بعد عملی حکمی را وضع کرده است. برای همین افعال انسان خارج از ۵ حکم نیست. کار فقیه این است که این احکام را از منابع موجود استخراج کند. در اصطلاح این کار را اجتهاد می‌گویند.

ما در این نوشتار می‌خواهیم ببینیم فقهی که اکنون در اختیار ماست، منطبق بر فقه حقیقی است یا خیر؟

فقه از آن‌جا که علم اعمال است، باید در رتبه، پس از اعتقادات باشد. اولین ایرادی که در فقه امروز موجود است، این نکته‌ی بسیار مهم است. اگر فقه در راستای اصول اعتقادی نباشد، لطمات جدی به اعتقادات، که مخّ دین است خواهد زد. به سادگی فعلی می‌تواند موجب رخنه‌ی در اعتقاد به توحید شود. متأسفانه این ملاحظه در فقه ما جایی ندارد. برخورد فقها با روایات فارغ از اعتقادات است. به همین جهت بسیاری از احکام مخالف با اعتقادات اساسی شیعه است. مطلب بعدی فقدان مباحث اخلاقی در فقه است. هیچ رساله‌ای را پیدا نمی‌کنید که حاوی مباحث اخلاقی نیز باشد. در حالی که از جهت ارزش‌گذاری مباحث اخلاقی اولویت بر اعمال دارند.

مسأله‌ی بعدی، نشان دادن راه نجات و هدایت انسان در رساله است. این از بزرگترین خطراتی است که دامن جامعه‌ی شیعه را گرفته است. فعل بدون پشتوانه‌ی اخلاق و اعتقاد چگونه می‌تواند نجات‌بخش انسان باشد. در نصوص پیش از صادقین علیهم‌السلام دقت کنید. کمترین نصوص درباره‌ی افعال و بیشترین آن درباره‌ی اعتقاد و اخلاق است. در زمان صادقین به جهت عمل‌زدگی جامعه، مسیر سؤالات مسلمین به سمت اعمال رفت. و متأسفانه این زمان را اوج شیعه دانستند؛ در حالی که کاملاً برعکس است. این در واقع افول شیعه است. اوج خلیفه‌ی الهی را رها کردند و به همین مسائل ساده کفایت کردند. این یهودی‌گری در افعال، به غایت مسیر شیعه را عوض کرد.

مطلب بعدی جمود عجیب فقها در برخورد با روایات است، علی‌رغم ادّعی‌ای ایشان بر تفقّه در دین، عملاً ایشان جایی برای تفکر در چرایی احکام و یافتن مناطها نگذاشته‌اند.

نکته‌ی مهم دیگر، ظهور رساله و وجود احکام عمومی برای همه‌ی انسان‌هاست. در حالی که مسیر روایات و آنچه در ظاهر متعارض می‌آید، ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که فقه عمومی به این نحو، دور از حقیقت روایات است. این نکته نیاز به توضیح بسیار دارد، که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

در مجموع به نظر می‌آید فقهی که هم اکنون در اختیار ماست از فقه حقیقی فرسنگ‌ها فاصله دارد.



### ۳. فلسفه

در این‌که فلسفه ریشه‌ی اسلامی ندارد، و پس از ورود ترجمه به جامعه‌ی اسلامی راه یافته است، هیچ شکی نیست. فلسفه را می‌توان به دو جهت کمک‌حالی برای دریافت معارف دانست. اول: توانایی تفکر، و دوم: ساده‌سازی و برهانی کردن بعضی از مفاهیم دشوار دینی. گرچه این مهم فقط با فلسفه محقق نمی‌شود. و می‌توان از طرق دیگر نیز به آن دست یافت.

فلسفه می‌تواند اوج بسیاری پیدا کند، و در اوجش به عرفان نزدیک شود. به طور کلی نمی‌توان ارزش فلسفه را در فهم معارف انکار کرد. و البته نمی‌توان آن را لازم قطعی هم دانست. از آن‌جا که فلسفه، علم عقلی صرف است، دین در آن ورود نمی‌کند. چرا که عقل مسیر خود را پیدا خواهد کرد. بنابراین کسانی که با نام دین به ردّ فلسفه می‌پردازند، سخنان مبنایی ندارد.

در نتیجه ما در این نوشتار به بررسی فلسفه چنان‌که در علوم دیگر پرداختیم نمی‌پردازیم.

## ۴. عرفان

عرفان مسیر رشدش با دیگر علوم اسلامی متفاوت است. شروع عرفان از دریافت‌های اشخاصی مانند ابن عربی است. و به جهت نیاز برای وضع، یا مقدمه و نتیجه‌ی دیگر علوم ایجاد نشده است. در واقع آغاز عرفان بیان حالات و دریافت‌های شخصی بوده است، که در ادامه توسط شاگردان این مکتب مدوّن شده است، و به تدریج با تکیه بر فلسفه برهانی شد. در نتیجه نمی‌توان عرفان را جزو علوم اصلی حوزوی دانست. اما باید دانست که ندانستن عرفان، می‌تواند بستر جمود، و عدم فهم بسیاری از نصوص باشد. البته همان‌طور که در فلسفه گذشت، عرفان تنها راه دسترسی به این هدف نیست.

بررسی عرفان کاری بسیار دشوار است. چرا که لازم است موضوعات آن به تفکیک بیان و بررسی شود. به نظر نگارنده علاوه بر ایراداتی که در این علم وجود دارد، از تمامی علوم به حقیقت شیعه نزدیک‌تر است. و چه‌قدر جای افسوس دارد که مذهب تشیع به جای این‌که برپایه‌ی عرفان استوار باشد، عملاً مذهبی مبتنی بر فقه است.

در این جا لازم است به سؤالی پاسخ گوئیم؛ اگر عرفان از همه‌ی علوم موجود به مکتب تشیع نزدیک‌تر است، چرا واضع و اکثر مؤلفین آن سنی مذهب هستند؟ به چند روش به این سؤال می‌توان پاسخ داد، از طریقی که بین علمای شیعه رایج است، مانند این‌که در نهایت ولایت را دریافته‌اند و شیعه از دنیا رفته‌اند. تا این‌که اصلاً سنی نبوده‌اند و تقیه می‌کرده‌اند و غیره. اما می‌خواهیم به نحوی دیگر به این سؤال پاسخ دهیم. آنچه از شیعه در روزگاران گذشته در اذهان وجود داشته است، مذهب فقهی همراه با جمود بوده است. در شمار علمای شیعه در گذشته دقت فرمایید. همگی فقیه بوده‌اند. و اثری از ایشان جز کتب فقهی دیده نمی‌شود. حتی امروز که فلسفه و عرفان در میان شیعیان رواج یافته است، هنوز هم بزرگان حوزه در برابر آن تصلبی عجیب دارند. تا جایی که برخی آشکارا در رساله‌شان قائلین به وحدت وجود را کافر می‌دانند! و از طرفی دیگر اهل تفکیک هرگونه ورود فلسفه و عرفان را به دین، برای فهم نصوص دینی جایز نمی‌دانند. تازه این وضعیت پس از ظهور ملاصدراها، و فیض‌ها، و علامه‌ی طباطبایی‌ها است. آنچه علما بر سر این دسته آورده‌اند مایه‌ی خجالت و غیر قابل بیان است. این وضعیت در گذشته دوصد چندان بوده است. حال می‌توان درک کرد که اگر

کسی با آموزه‌های رائج شیعه آشنا می‌شده است، به سرعت از آن فرار می‌کرده است. بنابراین جایی برای این توجیهاات که ابن عربی یا قونوی و مولوی شیعه بوده‌اند و تقیّه می‌کرده‌اند باقی نمی‌ماند. چه قدر باید افسوس خورد که از میراث بی‌پایان شیعه که خلفای الهی آن را عرضه داشته‌اند، به پایین‌ترین سطح آن قناعت کردیم، و آن را به عنوان پرچم شیعه برافراشتیم. طبیعی است هرکس اندکی اهل فهم و مدافّه باشد، از این مذهب فرار می‌کند.

حقیقت این است که در میان کتب عرفانی به وفور جملات نابی از امیرمؤمنان یافت می‌شود. بگذریم که به جهتِ مطلبِ عرض‌شده‌ی فوق، مؤسّسین عرفان دسترسی به همهی روایات این بزرگوار و فرزندان‌شان نداشته‌اند. بنابراین آن‌چه به نام عرفان امروزه موجود است، اگر با نصوص تطبیق داده شود، بسیاری از ایراداتش از میان خواهد رفت. و این لطیفه‌ی عجیبی است، که عارفی سال‌ها سختی و ممارست می‌کشد تا به آن‌چه به سادگی در بیان این بزرگواران آمده است برسد.

نتیجه این‌که به نظرِ حقیر، آن‌چه عرفان به آن رسیده است، از دیگر علوم صحیح‌تر و زلال‌تر است. اما دو ایراد اساسی را نباید از نظر دور داشت: اول این‌که جمله‌ی دین در عرفان وجود ندارد؛ و دوم این‌که اکثر طرق پیشنهادی ایشان برای سیر، منطبق بر روش معصومین سلام‌الله‌علیهم اجمعین نیست؛ اگرچه در هدف، نزدیک به هدف خلفای الهی است.

اصول به سه بخش الفاظ، حجج و اصول عملیه تقسیم می‌شود. ذیل این اباحت تعادل و تراجیح نیز مطرح می‌شود. بخش اصلی بحث الفاظ، زبان شناسی است. این بحث در عین حال که بسیار مهم است درون دینی نیست. و دین درباره‌ی آن نظری ندارد. و البته گزاره‌ی صحیح این است که دین نمی‌تواند درباره‌ی این علوم نظری داشته باشد. این علوم در عرف بحث می‌شوند. در نتیجه این بخش تخصصاً محلّ بحث نمی‌تواند باشد. آنچه می‌توان در این مجال از آن سخن گفت مابقی بحث‌های اصولی است.

ما به جهت اهمیت فوق العاده‌ی آن، رساله‌ای در نقد اصول نگاشته‌ایم، به همین جهت نمی‌خواهیم در این مجال به تکرار آن مباحث پردازیم. در این نوشتار صرفاً به بیان تطبیق کلیات اصول می‌پردازیم.

آنچه در اصول بیان شده است را با هدفش باید سنجید. چرا که اصول، علمی آلی است. باید دید در هدفی که برایش تعریف شده چه قدر کارا است. اصول مطابق تعریفش باید قواعدی را مهیا کند تا در فقه بتوان آن‌ها را به کار بست؛ که یا منتج به حکم شود، یا رافع تحیر باشد. حقیقت این است که اصول نتوانسته است به این هدف دست یابد. متأسفانه اصول، روشی را برای فقه پیشنهاد می‌دهد که ما را از تفقّه دور می‌کند. به جای فهم صحیح روایات به دنبال روش مند کردن عاقلانه است. که در این راه هم کاملاً ناکارآمد است. به جای فهم دلیل تعارضات، با قواعد ظاهراً عقلی، به سادگی روایات را کنار می‌گذارد. اصول، فاصله‌ی بسیاری با روش معصومین دارد. و علمی بر پایه‌ی عقل است. می‌توان اصول را خودساخته‌ی فقها بدون پشتوانه‌ی قابل اثبات روایی دانست.

باز هم از علاقه‌مندان به این بحث خواهشمندم به نقدی بر اصول مراجعه کنند.

## ۶. تفسیر

آنچه علما را به نگارش تفسیر واداشت، دشواری فهم قرآن برای عموم بود. جای شکی نیست که در ابتدا تفسیر بین اهل سنت رواج داشت، و به تدریج در میان شیعه هم رواج پیدا کرد. مفسران گمان کردند که می‌توانند با بیان وجوه مختلف، قرآن را ساده‌سازی کنند. در این میان تفسیرهای گوناگونی شکل گرفت. تفاسیر ادبی، روایی و غیره. قرآن به عنوان کتاب هدایت که معجزه‌ی اسلام است. اگر به درستی فهمیده نشود، در عمل بهره‌ای عظیم از دست انسان رفته‌است. اما مطلب اساسی این است که هر شخص خودش باید از قرآن بهره بگیرد. تمسک به فهم دیگران از این کتاب شریف، فارغ از صحت یا فساد کلام ایشان، راه برداشت خود انسان را خواهد بست؛ و تا انتها انسان از سرچشمه بهره نخواهد جست. به همین جهت در میان روایات ما اشاره‌ای به پسندیده بودن این کار یا توصیه به آن نمی‌بینیم. پس از ذکر مطلب فوق که درباره‌ی همه‌ی تفاسیر صادق است. می‌توان درباره‌ی روش تفاسیر سخن گفت. تفسیر قرآن با قرآن، به نظر کامل‌ترین و نزدیک‌ترین راه به روش ائمه (سلام الله علیهم) می‌باشد. البته این روشی نو در میان مفسرین است. و تا رشد و کمال آن راه بسیاری است.

از آنچه در این چند صفحه به اختصار بیان شد، روشن می‌شود که آنچه امروزه به عنوان اسلام، و علوم اسلامی در اختیار ماست، تنها بارقه‌ای از حقیقت دارد. گرچه همین بارقه‌های اندک نیز بسیار با عظمت است، اما فاصله‌ی آن با حقیقت شیعه که برپایه‌ی اعتقاد به خلفای الهی استوار شده است، بسیار زیاد است؛ و به هیچ وجه نمی‌توان این دین را، دین حقیقی، و به معنای واقعی شیعه نامید. کسانی که این دین را، شیعه می‌نامند، و به آن می‌بالند، یا جاهلند، یا کذاب. باید دانست که اگر این مطلب به نحو موضبه‌ی جزئی پذیرفته نشود، راه به طور کلی بر فهم حقیقت شیعه بسته خواهد شد؛ و این خسروانی غیر قابل جبران است. اگر این سطور فقط همین تلنگر را ایجاد کرده باشد، برای نگارنده کافی است.

و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمین

یاسر محدث مجتهدی

نگاشته‌ی: عید غدیر سال ۱۳۹۷ شمسی، مصادف با ۱۴۳۹ قمری

مشهد مقدس